

باسمه تعالی		نام و نام خانوادگی دانش آموز :	
مهر آموزشگاه	اداره کل آموزش و پرورش شهرستان های استان تهران		شماره کارت :
	سوالات ارزشیابی هماهنگ دانش آموزان و داوطلبان آزاد		نام آموزشگاه :
امتحان درس : املای فارسی (تقریری)		پایه نهم دوره اول متوسطه در خرداد ماه ۱۴۰۰	تعداد صفحات : ۱
تاریخ امتحان : ۱۴۰۰/۰۲/۲۸		مدت زمان امتحان : ۶۰ دقیقه	ساعت شروع امتحان : ۹ صبح

لذا کلاً پاسخ سوالات را با استفاده از خودکار مشکی یا آبی در مقابل آن بنویسید.

نام مصحح :		نمره با عدد :	نام مصحح تجدید نظر :	نمره تجدید نظر با عدد :
تاریخ و امضا :		نمره با حروف :	تاریخ و امضا :	نمره تجدید نظر با حروف :
ردیف		سوالات		
		بارم		
		<p>در زمین، نگاه کن که چگونه بساط تو ساخته است و جوانب وی فراخ گسترانیده و از زیر سنگ های سخت، آب های لطیف روان کرده، تا بر روی زمین می رود و به تدریج بیرون می آید. در وقت بهار بنگر و تفکر کن که زمین چگونه زنده شود و چون دیبای هفت رنگ گردد، بلکه هزار رنگ شود.</p> <p>نوجوانی، تولد دوباره انسان است. در این مرحله پر تب و تاب، نوجوان، افزون بر رابطه با خود، نیازمند رابطه ای دیگر نیز هست، نیازمند دو چشم دیگر که نوجوان را ببیند و به او بگوید: کیست و چگونه است، از همین جاست که دوستی و پیوند با دیگران آغاز می شود. این ارتباط، وابسته به نیاز درونی است که به نوجوان کمک می کند تا به خودشناسی برسد. دیگران، زبان نقد او و پنجره هایی هستند که در برابر دیدگان پرسشگر وی، گشوده شده اند.</p> <p>یکی از زمینه های اجتماعی همراه شدن، تأثیر هم نشین بد امت. همان گونه که هم نشینی با دوست خوب، عامل مهم گرایش به کارهای نیک است، به تجربه، ثابت شده است که انسان، تحت تأثیر رفتار و کردار دوست قرار می گیرد و رفیق بد، عامل ویرانگری و یار و همدم نیکوخصال، باعث شکل گیری و پرورش شخصیت متعالی انسان است.</p> <p>۲۰ ترکیب « مام میهن » را شنیده اید؛ از همان دست ترکیب های زبانی است که میهن را در پرودندگی و همزیستی به مام یا مادر همانند و هم نشین کرده است. از این دید، میهن، با همه هم پیوندان و باشندگانش، مادرانه رفتار می کند. در چشم میهن، همه فرزندان این آب و خاک، که زاد و بودشان و ریشه وجودشان در خاک اینجاست، یکسان اند و هیچ رنگ و نژاد و لهجه و گویش و زبانی به دیده این مادر، بر آن دیگری برتری ندارد.</p> <p>چون رابعه بزرگ شد، پدر و مادرش بمردند و در بصره قحطی عظیم پیدا شد و خواهران متفرق شدند و رابعه به دست ظالمی افتاد. او را به چند درم بفروخت. آن خواجه او را به رنج و مشقت، کار می فرمود. روزی، بیفتاد و دستش بشکست. روی بر خاک نهاد و گفت: « الهی! غریبم و بی مادر و پدر، اسیرم و دست شکسته. مرا از این همه، هیچ غم نیست، الا رضای تو؛ می باید تا بدانم که راضی هستی یا نه؟ »</p> <p>در آن کتاب نوشته بودند که مارهای « بوا » شکار خود را بی آنکه بجوند، در سینه فرو می برند؛ آنگاه دیگر نمی توانند تکان بخورند و در مدت شش ماه که به هضم آن مشغول اند، می خوابند.</p>		